

نگاهی انتقادی از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به مقوله شرق‌شناسی

مطالعه موردی آثار و فعالیت‌های سیاسی رابرت چارلز زاینر

سیدجواد میری*

شاهین آریامنش**

چکیده

یکی از مباحث بسیار مهم در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی، نگاه شرق‌شناسانه به مقوله «غیر» و «ایران» است. نگارندگان در این مقاله به مبحث ایران‌شناسی به مثابه یک مقوله در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی پرداخته‌اند. ایران‌شناسی در جهان تاریخی بس دراز دارد، از روزی که پای جهانگردان به ایران باز شد، ایران‌شناسی نیز پا گرفت. از روزگار صفوی به این سو که ثباتی سیاسی و رونق اقتصادی در ایران پدید آمد، توجه فرنگیان به ایران افزون تر از گذشته شد و فرنگیان رهسپار شده به ایران، گزارش سفرهایشان را در قالب سفرنامه، یادداشت منتشر می‌کردند. پس از زمانی چند خاورشناسی به‌ویژه ایران‌شناسی در قالب باستان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و رشته‌هایی از این دست، از رشته‌های دانشگاه‌های مختلف جهان شد که از همین رهگذر خاورشناسان و ایران‌شناسان بسیاری در این دانشگاه‌ها پرورش یافتند. نگارندگان در این مقاله نخست تعریفی از ایران‌شناسی و ایران‌شناسی ارائه می‌کنند و سپس به گونه‌شناسی ایران‌شناسان می‌پردازند که به سه گونه تقسیم می‌شوند: ایران‌شناسان سفید، ایران‌شناسان خاکستری و ایران‌شناسان سیاه. سپس در ادامه زندگی، آثار و نقش سیاسی رابرت چارلز زاینر یکی از ایران‌شناسان بنام را در

* دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)
seyedjavad@hotmail.com

** دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه مازندران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
sh.aryamanesh@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۱

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دوره محمدرضا شاه پهلوی و سرنگونی دکتر محمد مصدق بررسی و چگونگی برآمدن چنین ایران‌شناسانی تحلیل می‌شود.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی تاریخی، ایران‌شناسی، گونه‌های ایران‌شناسان، رابرت چارلز زاینر، فیلولوگ، ملی‌شدن صنعت نفت.

۱. مقدمه

هنگامی که از ایران‌شناسی سخن به میان می‌آید اساساً درباره‌ی یک شیوه از تفکر سخن می‌گوییم که در ادبیات علوم اجتماعی به آن بینش اروپامحوری (eurocentric) می‌گویند. به عبارت دیگر باید بین مفهوم «شناخت» و «پژوهش» تمایزی قائل شد چرا که در پارادایم نخست رابطه سوژه-ابژه معنوی‌سازی می‌شود درحالی‌که در نگاه پژوهش‌محور رابطه در قابل یک چارچوب سوژه-سوژه متصور می‌گردد. این بحث دامنه وسیعی در بستر فلسفه علوم انسانی دارد که از دایره این مقوله بیرون است ولی همین مقدار کفایت می‌کند که بدانیم سنت فکری ایران‌شناسی که برآمده از تفکر شرق‌شناسانه است به یک مذاقه منتقدانه نیاز دارد. به عبارت دیگر، سخن از بینش اروپامحوری است یعنی در این نگاه تجربه تجدید اروپایی معیار فهم جهان و کل مافیها قرار می‌گیرد و ایران‌شناسی به عنوان یک ضلع در ذیل این چندضلعی متولد شده است که «اصالتش» با قُرب و بُعد از این تجربه اروپامدارانه تعیین می‌شود. چنان‌که غربیان بر مبنای اصل مرکزیت اروپا و راسسیم فرهنگی، فرهنگ‌های ملل و جوامع دیگر را مورد شناخت و پژوهش قرار می‌دادند (تکمیل‌همایون ۱۳۶۹). درواقع گمان اروپاییان بر این بود و هست که تمدن بشر در یک سیر واحد و تغییرناپذیر در حرکت است و اروپا پیشقراول کاروان فرهنگی و مدنی همه انسان‌ها در هر مکان و زمان است (ولایتی ۱۳۶۹). ما در این مقال تلاش کرده‌ایم به گونه‌های ایران‌شناسان بپردازیم و سپس از منظر جامعه‌شناسی تاریخی که آثار بسیاری در این زمینه وجود دارد (بنگرید به وریچ کاظمی ۱۳۸۳؛ تنهایی ۱۳۸۳؛ اسمیت ۱۳۸۶؛ Abrams 1982, Hobden 1998, Szokolczai 2000, Dean 1994) کارهای زاینر را بررسی می‌کنیم. درباره‌ی به عبارت دیگر ایران‌شناسی به پژوهش‌های علمی دامنه‌داری گفته می‌شود که ایران‌شناس برای شناختن وجوه گوناگون فرهنگ و تمدن ایران انجام می‌دهد. یا چنان‌که ایرج افشار می‌گوید مراد از مطالعات ایرانی یا ایران‌شناسی مجموعه‌ای است از تحقیقات و تتبعاتی که در کلیه مآثر دینی و تاریخی و فرهنگی و مباحث مربوط به سرزمین ایران در دوران مختلف تاریخ می‌شود و

همچنین رسیدگی به سیر تحول زبان‌های ایران و به‌ویژه زبان فارسی (دری) در پهنه وسیعی است که این زبان در آن زندگی کرده یا هم‌اکنون زبان زنده مردم آن است (افشار ۱۳۴۹: ۱۰).

واژه ایران‌شناسی لفظ نوساخته‌ای است که در جهان خاورشناسی ساخته شد (محیط طباطبایی ۱۳۵۱: ۵۲۹، برگرفته از زرشناس ۱۳۹۱: ۴۴). گویا اصطلاح ایران‌شناسی را نخستین بار احمد کسروی در مقدمه کتاب شهریاران گمنام که در سال ۱۳۰۷ چاپ شد به کار برده است. او اصطلاح ایران‌شناس را نیز سال بعد به کار برد و ابراهیم پورداود نیز در نوشته‌های خود این اصطلاح را تکرار کرد و از آن پس، استفاده از آن به تدریج میان پژوهشگران ایرانی این حوزه متداول شد (زرشناس ۱۳۹۱: ۴۴). اگرچه واژه ایران‌شناسی مخالفانی نیز دارد برای نمونه ناصر تکمیل همایون واژه ایران‌پژوهی را بهتر و مناسب‌تر از واژه ایران‌شناسی قلمداد می‌کند (بنگرید به تکمیل همایون ۱۳۹۱).

درباره این‌که ایران‌شناسی از چه زمانی آغاز شده است دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که گاه آغاز آن را در سده‌های دور و دراز تاریخ می‌بینند. برای نمونه پرویز رجبی تاریخ‌پژوه ایرانی، داریوش بزرگ پادشاه هخامنشی را نخستین ایران‌شناس می‌داند که دستور داد تا اسکیلاکس در پاییز ۵۱۵ پیش از میلاد برای شناخت دریای جنوب ایران کرانه‌های خلیج فارس، سند و اقیانوس هند تا دریای سرخ را درنوردد (کیانی هفت‌لنگ ۱۳۸۱: ۴۱-۴۲). تاریخ‌نگاران و سفرنامه‌نویسانی چون هرودت را نیز می‌توان به‌عنوان ایران‌شناسان نخستین قلمداد کرد که در نوشته‌هایشان از ایران و ایرانیان گفته و نوشته‌اند.

اما اگر از سده ۱۲ میلادی آغاز کنیم یکی از نخستین گردشگرانی که پای به ایران نهاد خاخامی یهودی به نام بنجامین بن جناح بود که در سال ۱۱۶۳ م به ایران آمد و تا ۱۱۷۳ م (۵۴۳ تا ۵۵۲ خورشیدی) به مدت ۱۰ سال در ایران به سر برد. انگیزه این خاخام یهودی از سفر به ایران بررسی وضع یهودیان این سرزمین بود. وی در این سال‌ها به هنگام زیارت آرامگاه دانیال نبی از ویرانه‌های شهر شوش دیدن کرد و آنجا را همان شوشان یاد شده در تورات دانست. پس از وی دوباره یک روحانی پای به ایران گذاشت. اودریش فون پوردنون (Odoric of Pordenone) کشیش آلمانی در سال ۱۳۱۸ م به ایران آمد و از ویرانه‌های تخت جمشید دیدن کرد (ملک شه‌میرزادی ۱۳۸۲: ۲۶ همچنین هرمان ۱۳۸۷: ۴ و ۵). سپس تر چهره‌ای به نام جوزوفا باربارو از سوی سنای جمهوری ونیز در آوریل ۱۴۷۴ م در زمان اوزون حسن آق‌قویونلو راهی ایران شد. او نیز از تخت جمشید بازدید کرد و گزارش

بلندبالایی از این سفر و همچنین دیدار از تخت جمشید نگاشت. از آن روی که گردشگران غیر ایرانی در سفرنامه‌هایشان، از تخت جمشید بسیار درازدامن سخن گفته‌اند و گاه نقاشی‌هایی از آن می‌کشیدند و همچنین نخستین تلاش‌ها برای خواندن خط میخی فارسی باستان از اینجا آغاز شده است؛ صادق ملک شه میرزادی به درست، تخت جمشید را دروازه مطالعات باستان‌شناسی ایران نامیده است (ملک شه میرزادی ۱۳۸۲: ۲۷) و از آنجاکه باستان‌شناسی نیز گونه‌ای از ایران‌شناسی است می‌توان تخت جمشید را نه تنها دروازه مطالعات باستان‌شناسی ایران بلکه ایران‌شناسی دانست.

با برآمدن حکومت صفوی دولت‌های اروپایی برای ارتباط با ایران نمایندگان سیاسی، نظامی، بازرگانی و مذهبی خود را رهسپار ایران می‌کردند. این نمایندگان برای ارتباط با ایرانیان و رخنه هر چه بیشتر و بهره بردن از ایران ناچار بودند با زبان، فرهنگ و خوی و خیم ایرانیان آشنا شوند؛ بنابراین به فراگیری زبان فارسی می‌پرداختند که نخستین گام برای آشنایی این نمایندگان با فرهنگ و خوی و منش ایرانیان بود. جالب است غیرایرانیانی که به آموزش زبان فارسی می‌پرداختند در نخستین گام، کتاب *گلستان* سعدی را به زبان خودشان ترجمه می‌کردند چنان‌که در آغاز سده هفدهم میلادی اوت وینوسکی، نویسنده و پژوهشگر لهستانی، *گلستان* سعدی را به زبان لهستانی ترجمه کرد (بنگرید به نیکپور خشگرودی ۱۳۸۸: ۱۱۹-۱۲۰). در همین سال‌ها آندره دوریه فرانسوی نیز بخش‌هایی از *گلستان* سعدی را به زبان فرانسه برگرداند (بنگرید به اورکاد ۱۳۷۲: ۱۵) و نیز آدم آلتاریوس آلمانی که از سوی دولت دانمارک در هیئتی راهی ایران شده بود *گلستان* سعدی را به آلمانی ترجمه کرد (بنگرید به اسموسن ۱۳۸۹: ۱۸-۱۹)، در واقع *گلستان* که متن درسی مکتب‌خانه‌های ایران برای آموزش بود کتابی بود که غیرایرانیان نیز از آن در آموزش زبان فارسی بهره می‌بردند و پس از یادگیری زبان فارسی، در نخستین گام همین کتاب را به زبان خودشان برمی‌گرداندند. سال‌ها بعد آنکتیل دوپرون فرانسوی اوستا را به زبان فرانسه ترجمه کرد (اورکاد ۱۳۷۲: ۱۵) ترجمه اوستا به فرانسه خونی تازه در رگ‌های ایران‌شناسی دمید چنان‌که گفته می‌شود با این ترجمه ولتر از خواب غفلت بیدار شد و نیز توجه اروپاییان به‌ویژه فرانسویان به شناخت تاریخ و فرهنگ ایران فزونی گرفت.

در واپسین سال‌های سده هجدهم و نخستین سال‌های سده نوزدهم سیاستمداران انگلیسی بر آن شدند تا مناسبات سیاسی خود را با ایران گسترش دهند؛ از همین روی هارفورد جونز را روانه دربار فتحعلی شاه قاجار کردند. جونز نخستین فرستاده دربار

انگلستان به دربار ایران در روزگار قاجار بود که از فوریه ۱۸۰۷ تا نوامبر ۱۸۱۱ م در ایران به کار پرداخت، البته جونز پیش تر دوبار به ایران آمده بود، یک بار در سال ۱۷۸۶ م که به شیراز و بوشهر سفر کرده بود و زبان فارسی را آموخته بود (جونز ۱۳۸۶: ۲۹) و دومین بار در سال ۱۷۹۱ م به دعوت میرزا حسین وفا و برادرزاده اش میرزا بزرگ قائم مقام به ایران می آید تا پیشنهاد لطفلی خان زند را درباره فروش دو الماس دریای نور و تاجماه بررسی کند. (جونز، بیتا) در واقع دانستن زبان فارسی و همچنین آشنایی جونز با فرهنگ و خوی و خیم ایرانیان دلیلی بود تا دربار انگلستان وی را روانه ایران کند. جونز سیاستمداری بود که در طول زندگی اش بسیاری از جنبه های فرهنگ و زندگی ایرانیان را بررسی کرده و پژوهیده بود و از همین روی به آسانی می توانست در میان ایرانیان رخنه و سیاست های دولت متبوع خویش را در ایران پیاده کند.

بسیاری از پژوهشگران به تاریخچه و پیشینه خاورشناسی و نیز ایران شناسی در کشورهای مختلف همچون دانمارک، آلمان، فرانسه، روسیه، انگلستان و شماری کشور دیگر در کتاب ها و مقاله های بی شمار پرداخته اند (برای نمونه افشار ۱۳۴۹؛ آشوری ۱۳۵۱؛ زرشناس ۱۳۹۱؛ شفا ۱۳۴۷) از همین روی نگارندگان فقط به بازگویی شماری از آنها پرداختند و به دلیل حجم بسیار پیشینه ایران شناسی در کشورهای دیگر به همین اندک بسنده کرده اند و فقط به تاریخ مطالعات ایران شناسی که ایرج افشار به خوبی تقسیم کرده اشاره می کنند. افشار این تحقیقات را به خوبی به پنج دوره متمایز تقسیم می کند.

۱. دوره ابتدایی ارتباطات تجاری و سیاسی که از دوره نویسندگان یونان و روم همچون هرودوت، استرابون گزنفون و .. آغاز می شود و تا سده هجدهم ادامه پیدا می کند.
۲. دوره استعمار انگلیس در هند و تاسیس کمپانی هند شرقی که در عین امحای زبان فارسی در آنجا، پژوهش درباره زبان فارسی نیز انجام می شود.
۳. دوره پژوهش های زبان شناسی که آلمان ها آغاز کردند و نیز کشفیات باستان شناسی.
۴. دوره ورود ایرانیانی همچون سیدحسن تقی زاده و ابراهیم پورداود به غرب و آشنا شدن با روش تحقیق آنان.
۵. دوره توسعه تحقیقات ایران شناسی و تجزیه کامل آن از رشته های دیگر شرق شناسی (افشار ۱۳۴۹: ۸-۹).

از دید نگارندگان می توان دوره ششم و هفتمی نیز به تقسیم بندی پنج گانه افشار افزود. نخست دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۵۹ که

آغاز جنگ عراق علیه ایران است باید از دوره‌ای یاد کنیم که اساساً مفهوم ایران و به تبع آن بحث‌های ایران‌شناسی در ایران و جهان به محاق می‌رود چرا که مفهوم نوینی وارد ادبیات سیاسی ایران می‌شود با عنوان ایده جهان‌وطنی اسلامی که اساساً مشروعیت و اصالت را به ایده امت جهانی اسلامی می‌دهد. در این بستر سخن از ایران گفتن تقریباً به یک تابو تبدیل می‌شود. اما پس از آغاز جنگ تا اوایل سال‌های ۱۳۶۰ که جبهه عربی-عبری-غربی در برابر ایران صف‌آرایی می‌کند آرام آرام نمادهای ملی و شعارهای شیعی که به انحاء مختلف مفهوم ایده ایران بودند دوباره سر برآوردند و در دوران جنگ تقویت شدند و پس از امضا قرارداد صلح مفهوم ایران و به تبع آن مباحث ایران‌شناسی در ایران به صورت‌های دیگری دوباره متولد شد. با این همه در این دوره به دلیل بسته شدن درهای ایران به روی ایران‌شناسان به‌ویژه باستان‌شناسان، فعالیت‌های ایران‌شناسی در جهان کاهش یافت. ایران‌شناسان به‌ویژه باستان‌شناسان که درهای ایران را به روی خود بسته دیدند مقصد خود را به سوی کشورهای دیگر به‌ویژه کشورهای عربی تغییر دادند و کرسی‌های ایران‌شناسی در کشورهای غربی به دلیل ایران‌ستیزی‌های دولت‌های غربی و نیز پرداخت پول هنگفت کشورهای عربی به پژوهشگران خارجی و دولت‌های آنان، به کرسی‌های عرب‌شناسی یا مطالعات اسلامی مختص به تسنن تغییر پیدا کرد و رفته رفته از مطالعات ایران‌شناسی کاسته شد.

دوره هفتم نیز به اواسط دهه هفتاد خورشیدی بازمی‌گردد. در این دوره یکی از مهم‌ترین رویدادهای ایران‌شناسی در ایران پس از انقلاب اسلامی رخ داد و آن تأسیس بنیاد ایران‌شناسی در سال ۱۳۷۶ بود که رسالت این بنیاد با نگاهی به اساسنامه آن، ایجاد محیط مناسب برای مطالعه و بهره‌گیری فرهیختگان و دانش‌پژوهان به مباحث ایران‌شناسی، سامان‌مند ساختن پژوهش‌های علمی در زمینه ایران‌شناسی، تقویت حس میهن‌دوستی و آرمان‌خواهی آنان و تحکیم ارکان هویت ملی و مقاومت در برابر جلوه‌های گوناگون پنهان و آشکار ستیزه‌جویی‌های فرهنگی بیگانه بود (زرشناس ۱۳۹۱: ۱۱۷). همچنین در این دوره با تغییرات سیاسی کشور، درهای ایران به سوی پژوهشگران و ایران‌شناسان خارجی باز شد و پژوهش‌های مرتبط با ایران در زمینه‌های گوناگون آغازی دوباره یافت. با این حال به دلیل وجود کماکان ایران‌ستیزی‌های برخی از کشورهای غربی و همچنین عربی، پژوهش‌های ایران‌شناسی هنوز نتوانسته است جایگاه واقعی خود را در جهان بیابد. اگرچه هستند ایران‌شناسانی که هنوز مطالعات ایران‌شناختی خود را فارغ از جدل‌های سیاسی ادامه می‌دهند.

پا گرفتن خاورشناسی و نیز ایران‌شناسی را ناشی از یک ضرورت اقتصادی قلمداد می‌کنند که دولت‌های اروپایی به دلیل نیاز سیاسی و تجاری به افرادی نیاز داشتند که با زبان و تاریخ و آداب و رسوم مردم شرق آشنا باشند. پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم، توسعه اقتصادی، دید تازه تجاری، اندیشه سرمایه‌گذاری و چیزهایی از این دست باعث شد که توجه دولت‌های اروپایی به شرق و نیز ایران فزونی گیرد (افشار ۱۳۴۹: ۱۳). بنابراین روشن است که ایران‌شناسان با پشتیبانی و اعتبارات مالی دولت‌های متبوعشان به بررسی و مطالعه درباره تاریخ و فرهنگ ایران می‌پرداختند و به همین دلیل سیاست‌های دولت متبوعشان را پیش می‌بردند و گاه سیاست بر مباحث علمی فائق می‌آمد چنان‌که در دومین کنگره شرق‌شناسی تقسیم‌بندی‌های غیرعلمی انجام گرفت و مطالعات مربوط به ایران در بخش نژاد آریایی جای گرفت و سپس تر در کنگره سوم شرق‌شناسی در پترزبورگ به علت قدرت روسیه تقسیم‌بندی نژادی به هم خورد و کشورها و ملت‌ها و اقوام سرزمین‌های آسیایی در ارتباط با خواست‌های استعاری دولت روسیه تقسیم شد. بدین سان مطالعات مربوط به قفقاز از حیطه مطالعات ایرانی خارج شد و بررسی‌های مربوط به خراسان بزرگ و فرارودان در بخش مطالعات چینی و ژاپنی جای داده شد (تکمیل‌همایون ۱۳۳۹). با این حال، همه ایران‌شناسان و کنگره‌ها، الزاماً سیاست‌های دولت متبوع خویش را پیش نمی‌بردند چنان‌که ایران‌شناسانی بودند که هیچ‌گاه وارد بازی‌های سیاسی دولشان نشدند و صرفاً علایق پژوهشی خود را در پیش گرفتند.

۲. گونه‌شناسی ایران‌شناسان

چنان‌که پیشتر گفته شد ایران‌شناس برای شناختن وجوه گوناگون فرهنگ و تمدن ایران پژوهش‌های علمی دامنه‌داری انجام می‌دهد. اما هر کدام از ایران‌شناسان بنا بر اهداف خاص علمی، فرهنگی، دینی، سیاسی و چیزهایی از این دست به پژوهش در این زمینه و کسب اطلاعات می‌پردازند. می‌دانیم که دست سیاسی دولت‌ها در خاورشناسی و ایران‌شناسی هیچ‌گاه بیکار نبوده است. برخی با استفاده کردن از امکانات و کمک‌هایی که از دولت اخذ کرده‌اند به عرضه کردن پژوهش‌های مفید توفیق یافته‌اند و برخی هم اساساً دست‌پرورده و کارگزار رسمی دولت‌ها بوده‌اند (افشار ۱۳۴۹: ۷). نگارندگان با نگاهی به زندگی، فعالیت‌ها و آثار بسیاری از ایران‌شناسان به گونه‌شناسی ایران‌شناسان پرداخته‌اند و بر این باورند که ایران‌شناسان را می‌توان در سه گونه تقسیم‌بندی کرد. نخست به عنوان این گونه‌ها پرداخته

و سپس در ادامه هر کدام از گونه‌ها معرفی و بسط داده می‌شود و نمونه‌هایی نیز برای هر گونه آورده می‌شود:

۱. ایران‌شناسان سفید؛

۲. ایران‌شناسان خاکستری؛

۳. ایران‌شناسان سیاه.

البته پیش از آن‌که به توصیف و تبیین هر کدام از این گونه‌های ایران‌شناسی پردازیم البته باید توجه داشت که صفات، سیاه، سپید و خاکستری نباید تحت‌اللفظی تلقی شود. به عبارت دیگر، این صفات باید بیشتر نمادین فهم شوند و نه به صورت ذات‌گرایانه؛ زیرا اگر این تمایز ملحوظ نشود شیوه فهم ما از راهبردهای اروپامحورانه بسیار سطحی و تقلیل‌گرایانه خواهد شد. به سخنی دیگر، سیاه، سپید یا خاکستری بودن ایران‌شناسان نه جنبه نژادی دارد و نه جنبه ذاتی بلکه ربط بسیار عمیقی با چهارچوب‌ها و راهبردهای اتخاذشده این محققان دارد و خواست ما از استفاده کردن از این صفات پیش‌داوری و ارزش‌گذارانه نبوده است، بلکه صرفاً روشی برای تفکیک این گونه‌ها در علوم انسانی است.

۱.۲ ایران‌شناسان سفید

ایران‌شناس سفید به ایران‌شناسی گفته می‌شود که با توجه به دل‌بستگی و علاقه‌ای که به ایران دارد به پژوهش درباره تاریخ و فرهنگ و ادب ایران می‌پردازد و فارغ از جدل‌های سیاسی کشورهای دیگر با ایران پژوهش می‌کند و هر آنچه که می‌پژوهد در جهت علاقه و دل‌بستگی‌اش به ایران است و تعلق خاطری به این سرزمین و مردمانش دارد، بنابراین ایران‌شناسی آنان با ایران‌دوستی آنان در پیوند است. در این گونه می‌توان از کایلر یانگ باستان‌شناس امریکایی نام برد. وی به دلیل این‌که پدرش در کنسولگری امریکا در شهر رشت فعالیت داشت، در آن شهر زاده شد و به دلیل زاده شدنش در ایران و دل‌بستگی و علاقه‌ای که در دوران کودکی و نوجوانی نسبت به ایران پیدا کرده بود رشته باستان‌شناسی را برای تحصیل برگزید و بر این باور بود که انتخاب رشته باستان‌شناسی، یک نیاز روحی و معلول حس نوستالژیکی بود که به ایران و زادگاهش داشت و درباره باستان‌شناسی ایران به فعالیت مشغول شد و جالب است که وی را یانگ رشتی می‌نامیدند (موسوی ۱۳۸۵). علاقه یانگ به ایران چنان بود که درباره عصر آهن ایران، عصری که به ورود آریایی‌ها به سرزمین

کنونی ایران پرآوازه شده است به پژوهش می پرداخت. در واقع علاقه پژوهشی او از علاقه به ایران ناشی شده بود و اگرچه پدرش کنسول بود و در دستگاه سیاسی امریکا فعالیت می کرد اما پسر هیچ گاه وارد مسائل سیاسی امریکا و ایران نشد و دغدغه پژوهشی و علاقه قلبی خود را نسبت به ایران حفظ کرد.

همچنین می توان از هانری گُربن فیلسوف فرانسوی نام برد که پژوهش درباره دین و آیین و فلسفه ایران را پیشه خود ساخته بود. او را نیز می توان علاقه مند ایران دانست که فارغ از جدل های سیاسی به پژوهش خود می پرداخت. فعالیت های او فراتر از پژوهش بود و توگویی که بیان این که مذهب تشیع، اسلام ایرانی است بیش از آن که پژوهش او باشد علاقه او به ایران است و در این گذاره، ایران دوستی وی نهفته است «ایران» برای او یک واحد سیاسی نبود بلکه ایران را به مثابه یک «عالم میانه» می دید که بین غرب و شرق قرار گرفته است. ادامه حذف شده است.

۲.۲ ایران شناسان خاکستری

ایران شناس خاکستری به ایران شناسی گفته می شود که علاقه پژوهشی اش ایران است اما نمی توان دلبستگی و علاقه ای به ایران و ایرانیان در وی دید. او نیز فارغ از جدل های سیاسی کشورهای دیگر با ایران درباره تاریخ و فرهنگ و ادب ایران پژوهش می کند اما دلبستگی و علاقه ای به ایران ندارد و ایران شناسی آنان با ایران دوستی آنان در پیوند نیست. این گونه از ایران شناسان وارد مسائل سیاسی کشورشان با ایران نمی شوند. دغدغه پژوهشی این گونه از ایران شناسان که مستقیماً با درآمدشان ارتباط دارد بر همه چیز رجحان دارد و با مسائل سیاسی معاصر و چیزهایی از این دست کاری ندارند. در این زمینه می توان به بسیاری از ایران شناسانی اشاره کرد که با این که درباره تاریخ و فرهنگ ایران پژوهش می کنند و در تلاش اند که ریشه های فرهنگ ایران را روشن کنند و می دانند که نام خلیج فارس نامش به سده های دور بازمی گردد اما برایشان مهم نیست که امروزه خلیج فارس را به نامی دیگر بخوانند. برای نمونه دانیل پاتس باستان شناس استرالیایی سال ها در ایران به کاوش باستان شناسی پرداخت و از خلیج فارس نوشت اما زمانی که از ایران رفت و دغدغه پژوهشی اش همراه با درآمدش به مخاطره افتاد به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس روی آورد و برایش مهم نبود که از نامی دیگر برای خلیج فارس استفاده کند.

همچنین می‌توان از دیوید نیل مک‌کنزی انگلیسی نام برد. وی استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی بود و در زمینه زبان پهلوی پژوهش می‌کرد و اتفاقاً کتاب مهم فرهنگ کوچک زبان پهلوی را تهیه کرده است که سال‌هاست جستار پژوهشی پهلوی‌دانان است. علاقه پژوهشی مک‌کنزی تاریخ و زبان ایران بود اما وی ابداً ایران و ایرانیان را دوست نمی‌داشت بلکه نفرت بسیاری از ایرانیان داشت. پرویز رجبی استاد تاریخ چنین می‌گوید که مک‌کنزی سال‌ها رئیس مرکز ایران‌شناسی گوتینگن آلمان بود. روزی در پرونده‌های دادگستری پای یک ایرانی در میان بود بنابراین دادگستری از مرکز ایران‌شناسی درخواست مترجم می‌کند که مک‌کنزی رئیس آن مرکز چنین می‌گوید: «ما مترجم نداریم، اما اگر طرف پرونده یک ایرانی است تکلیف روشن است. چون ایرانی به طور مادرزاد کثیف، خیانتکار و جنایتکار است» (کیانی هفت‌لنگ ۱۳۸۱: ۱۲۲). بنابراین ایران‌شناس خاکستری در عین این که درباره تاریخ و فرهنگ و ادب ایران می‌پژوهد و علاقه پژوهشی‌اش با ایران پیوند خورده است ابداً علاقه‌ای به ایران و پیرو آن ایرانیان ندارد.

۳.۲ ایران‌شناسان سیاه

ایران‌شناس سیاه به ایران‌شناسی گفته می‌شود که به پژوهش درباره تاریخ و فرهنگ و ادب ایران می‌پردازد و نه تنها ایران دوست نیست و علاقه‌ای به ایران و ایرانیان ندارد بلکه قصدش ضربه‌زدن به ایران و ایرانیان است ولو این که فرصت چنین کاری برایش پیش نیامده باشد. در واقع هدف این گونه از ایران‌شناسان پیش بردن سیاست‌های دولت متبوع خویش است و ایران‌شناسی ابزاری است که آنان را به مقصودشان می‌رساند. بسیاری از افراد سیاسی و افسران نظامی کشورهای غربی که وارد ایران شدند و در کنار سیمت سیاسی و نظامی خویش به فعالیت‌های ایران‌شناسی پرداختند در این گونه جای می‌گیرند. آستین هنری لایارد انگلیسی، بارون دوباد روسی، آن لمبتون انگلیسی، دونالد ویلبر امریکایی، رابرت چارلز زاینر انگلیسی جزء این گونه هستند.

باید توجه داشت این گونه از ایران‌شناسان وظیفه و هدفی -دانشته یا ندانشته- جز جهت‌سازی و مشروعیت‌روشنفکرانه بخشیدن به سلطه بیگانه نداشتند و اصولی چون تمدن غرب جهان‌شمول است؛ شرقیان از گذشته خود باید جدا شوند؛ شرقیان تمدن غرب را باید مورد اقتباس قرار دهند؛ در اقتباس از تمدن غربی از ابداع نیز باید خودداری کنند را تبلیغ می‌کردند و بدین سان پیش از آغاز خاورشناسی در کشورهای شرقی کوشش می‌شد

تا با قبول ارزش‌های غربی، ایرانی یا هر انسان دیگر از سرزمین‌های شرقی، از فرهنگ خود که در آن زندگی می‌کند بیرون آید و در چارچوب آن‌ها قرار گیرد (تکمیل‌همایون ۱۳۶۹) و از خود تهی شود و به شکلی که آن‌ها می‌خواهند دربیاید.

برای نمونه آن لمتون چهره‌شناخته شده‌ای در ایران‌شناسی است. او مورخ بود و زبان فارسی می‌دانست و درباره‌ی بسیاری از مسائل تاریخی ایران کتاب و مقاله نگاشته بود و در دانشگاه‌های مربوط به وزارت امور خارجه انگلستان به تدریس زبان فارسی و چگونگی مواجهه با ایرانیان پرداخته بود و در دو واقعه مهم تاریخ معاصر ایران نقش آفرینی کرده بود. نخست در برکناری رضاشاه از پادشاهی در سال ۱۳۲۰ و دیگری سرنگونی محمد مصدق از نخست‌وزیری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (آریامنش ۱۳۹۱). فرد دیگری که در عین این‌که فعالیت‌های سیاسی می‌کرد در فرهنگ و زبان ایران نیز پژوهشیده بود رابرت چارلز زاینر است که در ادامه به زندگی، آثار و فعالیت‌های سیاسی وی پرداخته می‌شود.

۳. نگاهی به زندگی رابرت چارلز زاینر

رابرت چارلز زاینر در هشتم آوریل ۱۹۱۳ م (۱۲۸۹ خ) زاده شد. وی فرزند یک کنت و خانواده‌ی یک مهاجر سوئیسی به انگلستان بود که در آکسفورد به مطالعه زبان‌های لاتین و یونانی باستان پرداخته است و همزمان نزد فردی به نام هارولد والتر بیلی به یادگیری زبان‌های کهن ایران همچون زبان اوستایی و پهلوی می‌پردازد. زاینر در کمبریج نیز زبان‌های سانسکریت، بالی و عربی را یاد می‌گیرد.

وی علاقه و شیفتگی بسیاری به جلال‌الدین محمد بلخی یا رومی داشته است. همچنین متون سانسکریت همچون اوپانیشادها را بسیار مطالعه می‌کرده است و نیز به مطالعه آثار آرتور ریموند شاعر و فیلسوف فرانسوی می‌پردازد. ریموند شاعر فیلسوفی است که معتقد به یک معنویت جدید بوده است. یکی از ابعاد فکری و ذهنی که بعدها روی نگرش زاینر تاثیر می‌گذارد مسئله معنویت نوین بوده است. سرانجام زاینر معتقد به نوعی عرفان طبیعی شده بود و علاقه و دلبستگی او به مولوی هنگامی که در ایران بود، باعث شد که به مسیحیت کاتولیک بپیوندد. وی آثار بسیار مهمی در زمینه مطالعات تطبیقی ادیان می‌نویسد و به گونه‌ای فیلسوف دین محسوب می‌شده است.

پژوهش‌های زاینر بیشتر در زمینه آیین زرتشت و زروانی‌گری است که در سال ۱۹۶۲ کتاب طلوع و غروب زرتشتی‌گری را نوشت. واپسین کتابی که زاینر نوشت، خدای بدوی

ما نام دارد که در سال ۱۹۷۴ چاپ می‌شود. این کتاب صبغه فلسفی داشته و حاوی نگاه‌های او نسبت به جامعه مدرن بوده. زاینر منتقد تغییر و تحولات مدرنیته بوده است. او شیفته جهان مدرن نبود؛ بلکه به گونه‌ای آن را نقد می‌کرده است و حتی بنیان‌های اخلاقی و متافیزیکی مدرنیته را از همان نقطه نظر خودش که یک نقطه نظر عرفان طبیعتی بوده، نقد می‌کرده است. وی در سال ۱۹۵۲ به عنوان استاد در حوزه ادیان شرقی و اخلاق صاحب کرسی Spalding، جانشین پروفیسور و دولتمرد هندی ساروپاللی رادهاکریشن در آکسفورد می‌شود. مایکل دامت، زاینر را فردی بسیار عمیق و ژرف می‌داند و می‌گوید هنر او فراسوی یک محقق صرف بود. او دغدغه انسان امروز را داشت و به عبارت دیگر حیات معنوی انسان معاصر دغدغه زاینر بود. او سرانجام در ۲۴ نوامبر ۱۹۷۴ هنگامی که ۶۱ سال داشت زمانی که برای انجام دادن عشای ربانی به کلیسا می‌رفت در خیابانی به زمین می‌خورد و می‌میرد.

۱.۳ زاینر در کسوت یک افسر اطلاعاتی در جهان و ایران

زاینر در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱ در کسوت یک افسر امنیتی به مالتا پایتخت مالت می‌رود. در این سال‌ها به‌ویژه سال ۱۹۵۱ اوج ظهور کمونیسم در جهان و مسئله تقابل شرق و غرب اتفاق افتاده است بنابراین انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و مهم‌تر از همه انگلیسی‌ها به دنبال کند کردن نفوذ شوروی در اروپا حتی در اروپای شرقی هستند؛ بنابراین زاینر با توجه به دانش و اطلاعاتی که از تاریخ و فرهنگ اروپای شرقی می‌شناسد و به زبان آنان به راحتی سخن می‌گوید و همچنین بر پیچیدگی‌های مسائل اطلاعاتی - امنیتی اشراف دارد در مالتا تلاش می‌کند تا نیروهایی را که هم از نظر عملیاتی و هم از نظر ذهنی و هم از نظر علمی پرورش یافته‌اند به داخل آلبانی وارد کند.

اما نقش زاینر در مسایل سیاسی به رویدادهای تاریخ معاصر ایران به ویژه سرنگونی محمد مصدق نخست‌وزیر ایران در مرداد ماه ۱۳۳۲ خورشیدی بازمی‌گردد. زاینر در هنگامه جنگ جهانی دوم یعنی از سال ۱۹۴۳ تا زمانی که در تهران در سال ۱۹۴۷ در کسوت یک دیپلمات بوده است، به عنوان یک افسر اطلاعاتی در بین اقوام شمالی ایران فعالیت می‌کرده است و با توجه به این که وی به زبان‌های گیلکی، تالشی و طبری به خوبی سخن می‌گفته و همچنین منطقه را خوب می‌شناخته است در این منطقه فعالیت می‌کند. در این زمان‌آلمانی‌های درگیر جنگ با شوروی در تلاش بودند تا به نفت باکو در آذربایجان

دسترسی پیدا کنند و از این طریق بر شوروی فشار وارد کنند و گام‌های محکمی در شکست دادن شوروی بردارند بنابراین زاینر بر پایه راهبرد دولت متبوعش برنامه‌های ضد آلمان را در پیش می‌گیرد. پس از جنگ و شکست آلمان‌ها، بر پایه راهبرد انگلستان برای خنثی کردن نفوذ شوروی و کمونیسم به ایران تلاش می‌کند تا این نفوذ انجام نشود.

رویداد بس مهم دیگر سرنگونی محمد مصدق نخست وزیر ایران بود. پیش از زاینر، آن لمتون که در برکناری رضاشاه در سال ۱۳۲۰ نقش ایفا کرده بود در ایران حضور داشت. بنابراین همراه با زاینر در این زمینه به همکاری پرداختند. لمتون بر این باور بود که ناتوان کردن مصدق باید از بازار آغاز شود. دلیل لمتون از گزینش بازار، ویژگی مذهبی آن بود که این پیشنهاد لمتون را آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلستان پذیرفته بود. ایدن در این زمینه می‌نویسد:

من با خانم لمتون که شناخت دست اول و قابل ملاحظه‌ای از ایران و افکار ایرانیان دارد، کاملاً موافقم. پیشنهاد خانم لمتون که متضمن نفع تاریخی برای بریتانیا بود، موضوع قابل توجهی بود. تلاش‌های غیررسمی ما برای تضعیف مصدق، پیشرفت خوبی دارد... (زریری ۱۳۸۵: ۵۶).

از سوی دیگر زاینر دست به کار می‌شود و در ایران شبکه‌سازی می‌کند و در بین اصحاب رسانه، دانشگاهیان، سیاستمداران و کسانی که در دربار بودند و حتی در بیوت علما شبکه‌هایی را می‌سازد. این شبکه‌سازی ضد مصدق را رابرت فیسک یکی از مورخان پرآوازه بر این باور است که نه آن لمتون بلکه زاینر با کمک همین نیروهایی که در ایران به صورت شبکه ایجاد کرده بود، برپا می‌کند. ایجاد شبکه ضد مصدق مشتمل بر سیاستمداران، دبیران مجلات و نشریات و روزنامه‌های مهم، اشراف، افسران ارتش، خوانین و رواسای قبایل و حتی برخی از نزدیکان مصدق و نیز بازرگانان از شاهکارهای زاینر است. در واقع در این شبکه ضد مصدق بین نیروهای ملی و مذهبی اختلاف می‌اندازد. عدم ارتباط و ضدیت ایران و آمریکا در حال حاضر نیز در همین نقطه عطف و تفسیرهای گوناگونی که از مصدق یا از حرکت ملی مصدق شده و اختلافاتی که بین نیروهای مختلف در جامعه ایران در آن روز اتفاق افتاد ریشه دارد.

جالب است که در این کودتا دونالد ویلبر باستان‌شناس آمریکایی و از متخصصان روزگار اسلامی نیز نقش داشت که سپس تر گزارشی از عملیات کودتا را نگاشته و به سیا داده بود. ویلبر به پاس خدماتش در براندازی دولت محمد مصدق از آلن و. دالاس رئیس

۱۳۰ نگاهی انتقادی از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به مقوله شرق‌شناسی؛ مطالعه موردی آثار و ...

وقت سیا سپاسنامه دریافت کرده بود (ملک شه میرزادی ۱۳۸۲: ۶۷). در واقع در این کودتا ایران‌شناسان نقش بسیار پررنگی داشته‌اند و از همین روی اگر این کودتا را کودتای ایران‌شناسان بنامیم چندان به‌گراف سخن نگفته‌ایم.

۲.۳ سازماندهی افسران اطلاعاتی

با نگاهی به برخی از رویدادهای سیاسی در کشورهای مختلف به ویژه ایران درمی‌یابیم که دانشگاهیان نقش مهم و تاثیرگذاری در این رویدادها داشته‌اند. برای نمونه در رویداد سرنگونی محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقش ایران‌شناسانی چون آن لمبتون (مورخ)، ریچارد زاینر (فرهنگ و زبان‌شناس) و دونالد ویلبر (باستان‌شناس) چشم پوشیدنی نیست. حال این پرسش پیش می‌آید که چه سازمان یا نهاد یا فکری پشت مدیریت چنین سازمان‌هایی چه در بریتانیای دهه‌های نخست سده بیستم و چه در امریکا وجود داشته که بتواند چنین نیروهایی را تربیت کند. همه این‌ها نشان از پیچیدگی‌های سازمانی و همچنین اطلاعاتی دارد و دستگاه‌های اطلاعاتی این کشورها به تربیت و پرورش کسانی می‌پردازند که به وجوه مختلف کشورها، زبان، گویش، قومیت و چیزهایی از این دست اشراف کاملی داشته باشند و بتوانند در رویدادهای سیاسی و منافع ملی آنان به ویژه در بزنگاه‌ها تاثیرگذار باشند. باید دانست که پایه‌گذار مطالعات گویش‌شناسی در ایران نیروهای امنیتی و اطلاعاتی بریتانیا بودند. پیش از ورود خاورشناسان به معنای افسر ارشد اطلاعاتی به ایران، در ایران گویش‌شناسی و زبان‌شناسی به این معنا نداشتیم.

۳.۳ الگوی زاینر و دیگر ایران‌شناسان سیاه

زاینر نه تنها برای فهم تاریخ معاصر ایران مفید است بلکه شخصیت وی به عنوان یک الگو یا مدل است که از این الگو می‌توان در راهبردها و سیاست‌های ملی استفاده کرد. اگر بر آن هستیم تا نیروهایی را تربیت کنیم که بتواند هم در جامعه دانشگاهی و هم در میان توده جامعه نقش آفرین و موثر باشند و بتواند در سطح بین‌الملل نقش آفرینی کنند باید به فیلولوژی باورمند باشیم. تقریباً از قرن ۱۷ به بعد در نظام فرهنگ و آموزش اروپایی‌ها یک اتفاق افتاد و آن باور به علمی با نام فیلولوژی است. فیلولوژی به گونه‌ای حتی مادر علوم شناخته می‌شود. حتی بیشتر از فلسفه. فرد بزرگی مانند نیچه پیش از این که فلسفه خوانده باشد تا فیلسوف بشود فیلولوگ بوده است. یعنی زبان‌های مختلفی را می‌دانسته است. در

خود همین مبحث یک نگرش فلسفی وجود دارد. به این معنا که کلید فهم انسان، زبان است. زبان نه به معنای آموختن آلفا و بتا؛ بلکه زبان و فکر یک رابطه دیالکتیک یا دیالوژیکال با هم دارند. برای شناخت و فهم انسان باید بدانیم که زبان چیست. انسان در زبان، خودش را به منصفه ظهور می‌رساند. این خود انگیزه یا پشتوانه علمی و بینشی ایجاد می‌کند و باعث می‌شود زمانی که ساختارهایی شکل می‌گیرند این مسئله توجه کنند. فهم شناخت جامعه همان‌گونه که در فرهنگ مادی خودش را نشان می‌دهد در زبان هم خودش را نشان می‌دهد. برای نمونه اگر نتوانید زبان هخامنشیان را رمزگشایی کنید، نخواهید فهمید که هخامنشیان چه کار می‌کردند. اما اروپایی‌ها به‌ویژه بریتانیایی‌ها و آلمانی‌ها به دلیل این که پشتوانه‌ای فیلولوژیک به معنای فهم فلسفی از زبان دارند هم در شناخت زبان‌های مختلف و هم در شناخت جوامع مختلف خیلی جلوتر بودند و زاینر برآمده از چنین بستری است.

۴. نتیجه‌گیری

ایران‌شناسی در جهان تاریخی بس دراز دارد و از همان نخستین سفرهای غیرایرانیان به ایران و نوشتن سفرنامه‌ها و اشاره به ایران و ایرانیان، ایران‌شناسی آغاز شد اما در معنای راستین واژه ایران‌شناسی با پژوهش‌های اوت وینسکی لهستانی، آندره دوریه، آدام التاریوس و آنکتیل دو پرون فرانسوی آغاز و روز به روز بر شمار این ایران‌شناسان افزوده شد. با نگاهی به ایران‌شناسی می‌توان ایران‌شناسان را در سه گونه جای داد. نخست ایران‌شناسان سفید که در عین علاقه پژوهشی به ایران، دوستدار ایران هستند و تعلق خاطری نیز به ایران دارند. دوم ایران‌شناسان خاکستری هستند که صرفاً علاقه پژوهشی به ایران دارند. نه ایران را دوست دارند و نه در تلاش‌اند که ضد ایران کاری انجام دهند. سوم ایران‌شناسان سیاه هستند که نه تنها ایران‌دوست نیست و علاقه‌ای به ایران و ایرانیان ندارد بلکه با هدف پیش بردن سیاست‌های دولت متبوع خویش به ایران‌شناسی می‌پردازند و ایران‌شناسی ابزاری است که آنان را به مقصودشان می‌رساند. رابرت چارلز زاینر از گونه سوم ایران‌شناسان یعنی ایران‌شناس سیاه است که ایران‌شناسی می‌کند تا ایران‌شکنی کند در عین این که آثار مهمی در زمینه فرهنگ و زبان ایران نگاشته است. برای دانستن این که چرا زاینر و افرادی چون زاینر سر بر می‌آورند باید مفهوم مدرنیته را بدانیم. اگر مفهوم مدرنیته به کناری نهاده شود به نتیجه نمی‌رسیم. باید بازشناسی و بازکاوی کنیم که چه اتفاقاتی در بستر فهم فلسفی و فهم فیلولوژیک آنان اتفاق افتاده است که افرادی مانند زاینر تربیت شده‌اند. برای این که ایران نیز

چنین افرادی پرورش دهد باید بسترهای تاریخی و فرهنگی پیش آمده باشد که زبان را چگونه تصور می‌کنند. آیا زبان فقط یک کلید است یا فهم شناخت جامعه. فهم شناخت تاریخ، فرهنگ و جامعه مبتنی بر این است که زبان را چگونه تصور می‌کنیم؟ حول و حوش سده هفدهم میلادی به بعد در نظام فرهنگ و آموزش اروپایی‌ها اتفاقی افتاد و آن باور به علمی با نام فیلولوژی است. فیلولوژی به گونه‌ای حتی مادر علوم شناخته می‌شود. حتی بیشتر از فلسفه. فرد بزرگی مانند نیچه پیش از این که فلسفه خوانده باشد تا فیلسوف بشود فیلولوگ بوده است. یعنی زبان‌های مختلفی را می‌دانسته است. در خود همین مبحث یک نگرش فلسفی وجود دارد. به این معنا که کلید فهم انسان، زبان است. زبان نه به معنای آموختن آلفا و بتا؛ بلکه زبان و فکر یک رابطه دیالکتیک یا دیالوژیکال با هم دارند. برای شناخت و فهم انسان باید بدانیم که زبان چیست. انسان در زبان، خودش را به منصفه ظهور می‌رساند. این خود انگیزه یا پشتوانه علمی و بینشی ایجاد می‌کند و باعث می‌شود زمانی که ساختارهایی شکل می‌گیرد به این مسئله توجه کنند. فهم شناخت جامعه همان گونه که در فرهنگ مادی خودش را نشان می‌دهد در زبان هم خودش را نشان می‌دهد. برای نمونه اگر نتوانید زبان هخامنشیان را رمزگشایی کنید، نخواهید فهمید که هخامنشیان چه کار می‌کردند و زاینر برآمده از چنین بستری است. شناخت این بستر فقط به شناخت یک فرد منحصر نیست بلکه فهم استراتژی‌هایی است که به مدت دو قرن توانست جهان را مدیریت کند. به عبارت دیگر، فهم گونه‌های مختلف ایران‌شناسی می‌تواند در تکوین استراتژی‌های آینده ایران در جهان پر تلاطم قرن ۲۱ باشد که بی‌توجهی به این تلاطمات و پیچیدگی‌ها می‌تواند ما را دستخوش تحولات ناملازم در جهان پرریسک آینده کند.

پی‌نوشت

۱. جالب است هنگامی که محمدعلی فروغی به جامعه ملل رفته بود با یکی از نمایندگان کشورها هم‌کلام می‌شود و آن نماینده از فروغی می‌پرسد که از کدام کشور هستی؟ فروغی نیز پاسخ می‌دهد از ایران اما آن نماینده متوجه نمی‌شود ایران کجاست. تلاش فروغی برای معرفی ایران بی‌فایده می‌ماند که اندکی بعد نماینده آن کشور می‌گوید که نکند از کشور سعدی هستی! که می‌گوید: بنی آدم اعضای یکدیگرند! (بنگرید به مقدمه گلستان سعدی به قلم حبیب یغمایی و تصحیح محمدعلی فروغی، ۱۳۵۷) درواقع این ستاره درخشان ادب فارسی نماینده همه ادوار تاریخ ایران است که با وی فارسی را می‌آموختند و همچنین ایران را می‌شناسند.

کتابنامه

- آریامنش، شاهین، ۱۳۹۱، نگاهی به زندگی علمی و سیاسی آن لمتون، مارلیک، مجله دانشگاه مارلیک
نوشهر: ۷۱-۸۰.
- آسموسن، یس پیتر، ۱۳۸۹، ایران‌شناسی در دانمارک، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران، طهوری.
آشوری، داریوش، ۱۳۵۱، ایران‌شناسی چیست و چند مقاله دیگر، تهران، آگاه.
- احمدی مهدی، ۱۳۸۹، کودتا به روایت سیا، مجله تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۴۷، صص ۱۱۲-۱۱۵.
- افشار، ایرج، ۱۳۴۹، راهنمای تحقیقات ایرانی، تهران، مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران، یونسکو.
اسمیت، دنیس، ۱۳۸۶، برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آغاجری، تهران: مروارید.
- اورکاد، برنار، با همکاری یان ریشار، ۱۳۷۲، ایران‌شناسی در فرانسه، تهران، توس.
- تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۶۹، روش پژوهش‌های ایرانی در کنگره‌های بین‌المللی خاورشناسی، مجموعه
مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران، دفتر
مطالعات سیاسی و بین‌المللی: ۱۲۱-۱۶۴.
- تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۹۱، در مفهوم ایران‌پژوهی، نامه ایران و اسلام، سال اول، شماره اول،
تابستان ۱۳۹۱
- تنهایی، حسین ابوالحسن، ۱۳۸۳، جامعه‌شناسی تاریخی نظریه‌های متفکرین مسلمان: جامعه‌شناسی و
انسان‌شناسی نزد متفکرین مسلمان. تهران: بهمن برنا.
- جونز، هارفورد، ۱۳۸۶، خاطرات سر هارفورد جونز روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به
ایران، برگردان مانی صالحی علامه، تهران، نشر ثالث.
- جونز، هارفورد، بیتا، آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند، برگردان هما ناطق و جان گرنی، تهران، امیرکبیر.
سعدی، گلستان، ۱۳۵۷، تصحیح محمدعلی فروغی، به کوشش حبیب یغمایی: تهران، امیرکبیر.
- شفا، شجاع‌الدین، ۱۳۴۸، جهان ایران‌شناسی، تهران، کتابخانه پهلوی.
- زرشناس، زهره، ۱۳۹۱، درآمدی بر ایران‌شناسی، تهران، پژوهشگاه علون انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زریری، رضا، ۱۳۸۵، خانم کودتا! ایران‌شناسی خانم لمبتون در خدمت استعمار پیر، زمانه، سال پنجم،
شماره ۴۳: صص ۵۴-۵۸.
- کیانی هفت لنگ، کیانوش، ۱۳۸۱، ایران‌شناسی، فرازاها و فرودها، تهران، توس.
- موسوی، محمود، ۱۳۸۵، یادى از کایلر یانگ کاوشگر گودین تپه که به تازگی درگذشت، مجله
باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۵: ۶.
- ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۲، ایران در پیش از تاریخ، چاپ دوم، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
نیکپور خشگرودی، رضا، ۱۳۸۸، بررسی اجمالی روابط ایران و لهستان در طی قرون، نامه انجمن، شماره
۳۶-۳۵، صص ۱۱۳-۱۳۴.

۱۳۴ نگاهی انتقادی از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به مقوله شرق‌شناسی؛ مطالعه موردی آثار و ...

وریج کاظمی، عباس، ۱۳۸۳، «جامعه‌شناسی تاریخی: روایت تاریخ و جامعه‌شناسی» پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی. شماره ۱۴. پاییز ۱۳۸۳: ۱۶۱-۱۷۸.

ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۶۹، پیشگفتار مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی: ۱-۷.

هرمان، جورجینا، ۱۳۸۷، تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، برگردان مهرداد وحدتی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

Abrams, P. (1982). *Historical Sociology*. New York: Cornell University Press.

Dean, Michell (1994). *Critical and effective histories: Foucault's methods and historical sociology*. London: Routledge.

Hobden, Stephen (1998). *International Relations and Historical Sociology: Breaking down boundaries*. London: Routledge.

Szakolczai, Arpad (2000). *Reflexive Historical Sociology*. London: Routledge.